

The Study of *Behtarin Baabaa-ye Donyaa (The Best Dad of the World)* by Gholamhosein Saa'edi and *Waiting for Godot* by Samuel Beckett: A Camusian Absurd Study

Rajabali Askarzadeh Torghabeh ¹

Department of English, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Fatemeh Biglari

Department of English, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 2 March 2020

Accepted: 29 January 2021

Abstract

The philosophy of absurd was presented by Albert Camus, Jean Paul Sartre and other philosophers of the 20th century. This philosophy affected the lives of modern man and when entered into the world of literature, shaping the literature of absurd. Absurd literature created a sense of nothingness and waiting for a savior. To understand the idea of absurd in the world of Samuel Beckett and Gholamhosein Saa'edi, we chose two works written by these two great writers. This article presents a comparative study of *Waiting for Godot* by Beckett and *The Best Dad of the World* by Saa'edi. In this research, the characters of these two plays are analyzed based on Albert Camus' philosophy of absurd. Based on the content of the two works, concepts of waiting, need, pain and death are discussed. Then, the meaning of absurd man is clarified in these two works and the issue of death and its reflection on absurd man's attitude is discussed based on Camus' ideas. In addition, we studied the concept of waiting to find hopeless hopes in the lives of the characters in the two plays. The findings of the study showed that the concept of absurdity and nothingness can be seen throughout these plays and the need for finding hope in life is useless. At the same time, all the characters of the play are waiting for a savior to find a way for hope but we realize that this is not fulfilled.

Keywords: Absurd Man, The Philosophy of Absurd, Waiting, Death, Need, Pain, Existentialism

1. Corresponding Author. Email: asgar@um.ac.ir

بررسی نمایشنامه بهترین بابای دنیا نوشته غلامحسین ساعدی و در انتظار گودو نوشته ساموئل بکت بر اساس فلسفه پوچی آلبر کامو

رجبعلی عسکرزاده طرّبه* (گروه زبان انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)
فاطمه بیگری (گروه زبان انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

چکیده

این مقاله به بررسی دو نمایشنامه در انتظار گودو (۱۹۵۳) نوشته ساموئل بکت (۱۹۰۶-۱۹۸۹) و بهترین بابای دنیا (۱۳۴۹) اثر غلامحسین ساعدی (۱۳۶۴-۱۳۱۴) پرداخته است. با توجه به پایه نظری این مقاله که دیدگاه پوچی آلبر کامو و مؤلفه‌های مربوط به آن است، شخصیت‌های این دو اثر مورد واکاوی و بررسی قرار گرفته‌اند. در این دو نمایشنامه مفاهیمی همچون انتظار، نیاز، درد و رنج و مرگ با توجه به نظرات کامو واکاوی شده‌اند. نویسندگان در ادامه به تحلیل مفهوم «انسان پوچ» آلبر کامو پرداخته‌اند و در پایان، مسأله مرگ و بازتاب آن را در نگرش انسان پوچ کامو، در این دو اثر نشان داده‌اند. بر این اساس، یافته‌ها این تحقیق نشان می‌دهد که مفهوم نیاز انسان برای داشتن امید در زندگی، بی‌فایده است و درد و رنج ناشی از به سرانجام نرسیدن انتظار در سرتاسر این دو نمایشنامه دیده می‌شود. شخصیت‌های این دو اثر، پوچی زندگی را آنچنان که انسان پوچ کامو درمی‌یابد، درک نکرده‌اند و در پوسته جهل و نادانی دنیای پوچ خود باقی مانده‌اند. این شخصیت‌ها از انتظاری پوچ و آمیدی واهی رنج می‌برند.

کلیدواژه‌ها: انسان پوچ، امید واهی، انتظار، مرگ، نیاز، درد و رنج،

اگزیستانسیالیسم

* نویسنده مسئول asgar@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۰

۱- مقدمه

شروع جریان «پوچ‌گرایی»^۱ به سال‌های جنگ جهانی دوم و پس‌از آن برمی‌گردد. گرچه معیارهای زندگی و امید به ادامه آن در دوران جنگ جهانی اول و پس‌از آن تغییر چندانی نکرده بود، ولی در جنگ جهانی دوم همه چیز ناگهان دگرگون شد. می‌توان اعتراف کرد پایان دنیا فرارسیده و زمینه برای تولد دنیایی دیگر با ارزش‌هایی خلاف آنچه در قبل مورد قبول بوده، فراهم شد. مردم مدعی بودند چگونه می‌توان خدایی را باور داشت که شاهد جنایات عظیم و دهشتناک جنگ جهانی دوم باشد و کاری از پیش نبرد؟ بدین ترتیب مردم کوشش خود را برای اصلاح امور و مرمت خرابی‌های ناشی از جنگ، عبث و بیهوده پنداشتند (علی‌آبادی، ۱۳۶۸).

یونسکو^۲ (۱۹۹۴-۱۹۰۹) در مقاله‌ای راجع به کافکا^۳ (۱۹۲۴-۱۸۸۳)، درک خود از پوچ‌گرایی را این‌چنین بیان می‌کند: «ابسورد چیزی است عاری از منظور، انسان از ریشه‌های مذهبی، متافیزیکی و فوق‌طبیعی خود جدا شده، انسان گم شده است. همه کنش‌های او بی‌معنا، عبث و بی‌فایده شده‌اند» (نقل شده در: اسلین، ۱۳۸۸، ص. ۲۶). انسان خود را با دنیایی بی‌معنی روبه‌رو می‌بیند که سعی در شناخت و بازیابی آن دارد. عبث بودن وضعیت بشری در دنیایی که انسان اعتقاد خود را به وجود نیرویی ماورائی از دست داده است، موجب بروز تشویش و نگرانی متافیزیکی می‌شود. ظهور و بروز این احساس در مفهومی گسترده درون‌مایه اصلی نمایشنامه‌های بکت^۴ (۱۹۰۶-۱۹۸۹)، آداموف^۵ (۱۹۷۰-۱۹۰۸)، یونسکو و دیگر نویسندگان ابسورد است. نمایشنامه‌نویسانی چون ژیرودو^۶ (۱۹۴۴-۱۸۸۸)، آنوئی^۷ (۱۹۱۰-۱۹۸۷)، سالاکرو^۸

-
1. absurd
 2. Eugène Ionesco
 3. Kafka
 4. Beckett
 5. Adamov
 6. Giraudoux
 7. Anouilh
 8. Salacrou

(۱۸۹۹-۱۹۸۹)، پل سارتر^۱ (۱۹۰۵-۱۹۸۰) و کامو^۲ (۱۹۱۳-۱۹۶۰) نیز در آثار خود به تفصیل از بی‌معنایی زندگی و بی‌اعتباری اجتناب‌ناپذیر از آرمان‌های گذشته، سخن گفته‌اند (اسلین، ۱۳۸۸، ص. ۲۶).

۱-۱- تئاتر پوچی

در تئاتر پوچی و معنا باخته، هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد و هدف خاصی دنبال نمی‌شود. داستان‌ها شروع و پایان دایره‌مانندی دارند و نقطه اوج در آنها یافت نمی‌شود و گاه ممکن است مخاطبان نسبت به بیهودگی آنچه تماشا کرده‌اند به اعتراض برآیند. این نوع تئاتر در تلاش است افسوس بودن زندگی را در قالب تصاویری ملموس، بر روی صحنه به نمایش بگذارد (اسلین، ۱۳۸۸). این موارد همان ویژگی‌های تئاتر و هنر مدرن است. بکت ویژگی اصلی و اساسی هنر مدرن را غیر بیانی بودن آن می‌داند. هنرمند مدرن می‌داند که هیچ‌چیز بیان‌کردنی وجود ندارد و درعین حال در تلاش است همین مفهوم را بیان کند (رحیمیان، ۱۳۹۲). در دنیای مدرن، انسان می‌داند که به چه چیز شک دارد، ولی از یافتن راه‌حلی منطقی برای برطرف نمودن آن عاجز است و زمانی که به هدف خود نمی‌رسد احساس پوچی می‌کند. تئاتر افسوس در پی نشان دادن همین پوچی و بی‌هدف بودن است.

متفکران پوچ‌گرایی همواره بر آن بوده‌اند که باید برای نفس زندگی تلاش کرد و نه برای پاداشی وعده داده شده در دنیایی دیگر و ناشناخته. یونسکو درباره مفهوم تئاتر معنا باخته معتقد است که تئاتر افسوس، پوچ نبوده بلکه حیرت‌آور است. در این دنیا پوچی وجود نداشته و همه چیز منطقی به نظر می‌آید، به عبارت دیگر، موجودیت و وجود «بودن» حیرت‌انگیز است (علی‌آبادی، ۱۳۶۸). به این ترتیب، اصطلاح درست درباره تئاتر معنا باخته تئاتر پوچی است، نه تئاتر پوچ و بی‌محتوا، چنانکه کامو و سارتر درباره فلسفه پوچی سخن می‌گویند و نه فلسفه پوچ.

1. Jean-Paul Sartre

2. Camus

می‌توان گفت محاکمه^۱ اثر فرانتس کافکا اولین اثر در تئاتر افسورد بود که در سال ۱۹۴۷ اجرا شد. البته در آن زمان تئاتر نو و یا معنا باخته جایگاه خود را نیافته بود. اولین تئاتر نو به صورت رسمی در سال ۱۹۵۰ منتشر شد. اوژن یونسکو، *آوازخوان طاس*^۲ (۱۹۵۰) و آرتور آداموف دو اثر با نام‌های *مانور بزرگ و کوچک*^۳ (۱۹۵۰) و *حمله*^۴ (۱۹۵۰) را منتشر کردند (علی‌آبادی، ۱۳۶۸).

در تئاتر پوچ‌گرا، معنای پوچی به‌عنوانین مختلف به تصویر کشیده می‌شود. گاهی این پوچی به صورت انتظار نشان داده شده مانند نمایشنامه‌های *در انتظار گودو* (۱۹۵۳) اثر بکت، *دعوت* (۱۳۴۵) و *رگ و ریشه در به‌دردی* (۱۳۵۴) نوشته ساعدی (۱۳۶۴-۱۳۱۴). در نمایشنامه‌های *کرگدن*^۵ (۱۹۵۹) اثر یونسکو، (۱۹۵۳-۱۹۸۸) و *گاو* (۱۳۵۰) اثر ساعدی، پوچی به صورت مسخ‌شدگی و بی‌هویتی معرفی شده است. گاهی نیز پوچی در قالب ترس، اضطراب و ناامیدی، بیماری‌های روانی، ناهنجاری‌های اخلاقی، خودکشی و مانند اینها نشان داده شده است مانند *چوب* به *دست‌های ورزیدل* (۱۳۴۴)، *شبان فریبک* (۱۳۴۰) و *دست بالای دست* (۱۳۴۶) اثر ساعدی (صالحی و گیانچی، ۱۳۹۰، ص. ۱۰۷).

۱-۲- غلامحسین ساعدی و بهترین بابای دنیا

ظهور و بروز فلسفه پوچی در ایران از سبقه‌ای چندان طولانی ندارد. نویسندگان ایرانی در اوایل قرن بیستم و هم‌زمان با تولد فلسفه پوچی در اروپا، کمتر به این جنبش توجه داشتند. ساعدی (۱۳۶۴-۱۳۱۴) نویسنده ایرانی صاحب سبک، تحت تأثیر جنبش آگزیستانسیالیسم و پوچی قرار گرفت و سعی کرد در ماندگی و آسیب‌های روانی موجود در جامعه وقت را در آثار خود منعکس کند. ساعدی از

1. *The Trial*

2. *The Bald Soprano*

3. *La Grande et la Petite Manoeuvre (The Grand and Small Manoeuvre)*

4. *L'Invasion (The Invasion)*

5. *Rhinoceros*

نویسندگان و متفکران پیشین خود همچون کامو، کافکا و هدایت ایده می‌گیرد و درون‌مایه بی‌ایمانی و ناباوری را به آثارش اضافه می‌کند (صالحی و گپانچی، ۱۳۹۰).

ساعدی در بهترین بابای دنیا (۱۳۴۹) از امیدها و دلخوشی‌های واهی در زندگی سخن می‌گوید، زمانی که انسان بی‌خیالی را به خودآگاهی ترجیح می‌دهد و با انتظاری بی‌هوده خود را مشغول می‌سازد تا از درک واقعیت تلخ زندگی فرار کند. ساعدی این انتظار را در قالب دنیایی کودکانه و مکالمه بین دو کودک نشان می‌دهد. دو شخصیت این نمایشنامه به نام‌های «هادی» و «هودی»، همراه با دایی مادرشان در روستایی زندگی می‌کنند. هر دو منتظر پدر خود هستند تا از سفر برگردد. دایی، که او را «بابا علی» صدا می‌کنند، از پدر آنها یک قهرمان رؤیایی ساخته است که در شهر دیگری کار می‌کند. این دو کودک در انتظار چنین پدری روزها و شب‌ها را با قصه‌هایی ساختگی از بابا علی می‌گذرانند، غافل از اینکه پدر آنها فردی مجرم است که در زندان به سر می‌برد. بابا علی برای اینکه کودکان بهانه پدر را نگیرند آنها را با قصه‌های سرگرم کرده است.

پدر بعد از مدتی برمی‌گردد و بچه‌ها باور نمی‌کنند که او پدرشان باشد. با او دشمن می‌شوند و حتی تصور می‌کند که این مرد قصد کشتن پدر واقعی آنها را دارد. هادی و هودی دوباره در قصه‌پردازی‌های کودکانه خود غرق می‌شوند و از بابا علی می‌خواهند که این مرد را از خانه بیرون کند. بابا علی باز با قصه‌ای سر بچه‌ها را گرم می‌کند. او که متوجه شده است بچه‌ها نمی‌توانند و نمی‌خواهند حقیقت را درک کنند، با قصه‌ای دیگر به آنها القا می‌کند که او پدر واقعی‌شان نیست و در اصل خدمتکار پدر است. بدین ترتیب، بچه‌ها حقیقتی را که دوست دارند، باور می‌کنند و باز در دنیای کودکانه و خلاف واقعیت فرو می‌روند. این نمایشنامه نیز مانند در انتظار گودو، از موعودی سخن می‌گوید که هیچ‌گاه نخواهد آمد و شخصیت‌ها در دریای عمیق انتظار واهی تا به ابد غرق شده‌اند.

۱-۳- بکت و در انتظار گودو

ساموئل بکت (۱۹۸۹-۱۹۲۹) از چهره‌های مشهور تئاتر پوچی محسوب می‌شود. ویژگی‌های موجود در آثار وی را می‌توان جزو مؤلفه‌های تئاتر نو فرانسه و یا همان تئاتر معنا باخته دانست (رحیمیان، ۱۳۹۲). او با نوشتن نمایشنامه‌هایی چون آخرین نوار کراپ^۱ (۱۹۵۸)، آخر بازی^۲ (۱۹۵۷) و در انتظار گودو^۳ (۱۹۵۳) تحوّل نوین در جنبش پوچی و تئاتر افسورد ایجاد کرد. سهم بکت در این نوع خاص ادبی به اندازه‌ای است که او را پدر تئاتر معنا باخته معرفی کرده‌اند (رحیمیان، ۱۳۹۲).

بکت در نمایشنامه *در انتظار گودو*، پوچی را در قالب مفهوم انتظار نشان داده است. دو شخصیت اصلی نمایشنامه، «ولادیمیر»^۴ و «استراگون»^۵ منتظر فردی به نام «گودو»^۶ هستند که او را نمی‌شناسند و در مورد زمان آمدن او اطلاعی ندارند. در ادامه نمایش، آنها به «پوتزو»^۷ و «لاکی»^۸ برمی‌خورند. این آشنایی منجر به پیشرفت خاصی در داستان نمایشنامه نمی‌شود و شخصیت‌ها خود را با افعالی عبث و بیهوده مشغول می‌سازند، گویا عادت دارند که بی‌جهت با انجام کارهایی بی‌نتیجه و بی‌فایده، وقت‌گذرانی کنند و بی‌هدف به انتظار فردی ناشناس نشسته‌اند که مشخص نیست چه زمانی خواهد آمد. در پایان هر صحنه از نمایشنامه، پسری خبر می‌آورد که گودو امروز نخواهد آمد و فردا می‌آید. روشن است که این وعده‌ای صادق نیست، ولی استراگون و ولادیمیر به همین دروغ دل بسته و اوقات خود را در انتظاری بی‌پایان به سر می‌برند. در این مقاله، با توجه به نسخه زبان اصلی نمایشنامه در انتظار گودو (۱۹۵۴)، از ترجمه فارسی آن (۲۵۳۶) استفاده شده است.

1. *Krapp's Last Tape*
2. *End Game*
3. *Waiting for Godot*
4. Vladimir
5. Estragon
6. Godot
7. Pozzo
8. Lucky

تابه حال محققان بسیاری آثار ساعدی را مورد بررسی قرار داده‌اند و برخی نیز ویژگی‌های آثار بکت و ساعدی را بیان نموده‌اند که در بخش پیشینه پژوهش به آن اشاره شده است؛ اما مسأله‌ای که در این مقاله به آن پرداخته شده است این است که نمایشنامه بهترین بابای دنیا از نظر مؤلفه‌های فلسفه پوچی آلبر کامو مورد بررسی قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، این اثر، بر پایه نظرات کامو، با نمایشنامه در انتظار گودو بررسی می‌شود. به این ترتیب، مؤلفه‌های فلسفه آلبر کامو در این دو اثر واکاوی شده‌اند و مؤلفین مقاله به تبیین مفهوم انتظار در این دو اثر پرداخته‌اند. همچنین، مفاهیم مرگ، تفاوت واقعیت با تخیل، نیاز، درد و رنج در این دو اثر بررسی شده‌اند.

۲- پیشینه پژوهش

در این قسمت به بررسی برخی مقالات پرداخته‌ایم که تعدادی از آثار بکت و ساعدی را از مناظر گوناگون مورد واکاوی قرار داده‌اند. این مقالات و بررسی‌ها مستقیم و یا غیر مستقیم در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته‌اند. ورقائیان (۱۳۸۸) به عنوان مثال، به مقایسه پانتومیم و یا لال‌بازی در آثار بکت و ساعدی پرداخته و یادآور شده است که «مؤلفه‌های معنا باختگی، نبود فردیت، درماندگی، نیاز، درد و رنج، شناخت و امتناع از ارتباط جزو مشترکات آثار این دو نویسنده است» (ص. ۸۸). شخصیت‌ها نمی‌دانند که چرا باید در وضعی نابسامان به سر ببرند و در نتیجه، در سردرگمی خاصی غوطه‌ور می‌شوند. شخصیت‌ها نمی‌توانند نیازهای خود را رفع کنند. همه چیز غیر ممکن شده و آنها درمانده می‌شوند (ورقائیان، ۱۳۸۸).

محمدی فشارکی و هاشمی‌زاده (۱۳۹۳) داستان گدا نوشته ساعدی را با توجه به ویژگی‌های مکتب اگزیستانسیالیسم مورد نقد قرار داده و عنوان کرده‌اند که ساعدی «تمامی مسائل مطرح شده در این مکتب را در قالب شخصیت خانم بزرگ ارائه داده است» (ص. ۱۰۶). در داستان گدا انسان هرچه بیشتر برای به دست آوردن زندگی تلاش می‌کند، بیشتر آن را از دست داده و گریزان می‌شود. کوثری (۱۳۷۷) در قسمتی از مقاله خود، به نقد بهترین بابای دنیا از منظر تفاوت روایی نمایشنامه و داستان پرداخته و می‌نویسد هادی و هودی با توجه به تصویری ساختگی از پدر، نمی‌توانند

واقعیت را با تخیل تطبیق دهند. به این ترتیب، در قسمتی از نمایشنامه، این تضاد روانی در شکل خواب هادی فرافکننده می‌شود و کودکان تصمیم به قتل آن مرد ناشناس، که همان پدر واقعی آنهاست، می‌گیرند.

صالحی و گپانچی (۱۳۹۷) به تطبیق گفتگوی نمایشی در سه اثر صندلی‌ها اثر یونسکو، زاویه نوشته ساعدی و یا طالع‌الشجره از توفیق الحکیم پرداخته و نوشته‌اند: «گفتگو در نمایشنامه زاویه بر پایه پوچی و گزافه‌گویی بنیان نهاده شده و نوعی مرگ روانی شخصیت‌ها را در بر گرفته است» (ص. ۱۲۹). صالحی و گپانچی (۱۳۹۰) غلامحسین ساعدی را افسورد نویسنده معرفی کرده و در ادامه برخی آثار او را به‌طور اجمالی با سایر نویسندگان معاصر مقایسه کرده‌اند و می‌نویسند: «فضای اسرارآمیز و شگفت‌انگیز داستان‌های او حس سرگشتگی خاصی را می‌آفریند. بی‌ایمانی و ناباوری در آثار ساعدی موج می‌زند» (ص. ۱۱۰).

۳- روش پژوهش

پژوهش حاضر فلسفه پوچی آلبر کامو را مبنای اصلی بررسی و روش کار قرار داده است. فلسفه پوچی از اگزیستانسیالیسم نشأت می‌گیرد و ارتباط مستقیمی با مفهوم پوچی دارد. هر دو، ماهیت و فلسفه وجود انسانی را در دنیا به چالش می‌کشند. اگزیستانسیالیسم و پوچی هر دو به درمانده بودن انسان در این دنیا اذعان دارند و بیان می‌کنند که راه‌گیزی از این استیصال وجود ندارد. ژان پل سارتر از شاخص‌ترین چهره‌های این مکتب- می‌نویسد: «آدمی برای زندگی خود نیازمند شالوده‌ای عقلانی است، اما چون از دستیابی به آن عاجز است زندگی‌اش چیزی جز سودایی بی‌ثمر نیست» (بیک، ۱۳۸۲، ص. ۶۶).

به عقیده کامو، آنچه پوچ است پذیرش این جهان بی‌قانون است که در آن مجرم و بی‌گناه و درست و نادرست به‌طور تصادفی در چرخش‌اند. پوچی نه در انسان و نه در کائنات بلکه در هم‌زیستی این دو باهم است. انسان باید به این حس پوچی فائق آید که البته این غلبه هیچ فایده‌ای را برای عمل القا نمی‌کند، بلکه عصیان را برمی‌انگیزد (اشرفی، ۱۳۸۳). کامو در بیان نظراتش، مفاهیمی چون انتظار، نیاز، درد،

رنج و مرگ را مطرح می‌کند، از این میان، مرگ در فلسفه پوچی کامو اهمیتی قابل توجه دارد. کامو معتقد است خودکشی زمانی رخ می‌دهد که انسان جهان پوچ را پذیرفته باشد (پاینه، ۱۹۹۲، ص. ۷) و به‌طورکلی حس پوچی زمانی ظاهر که «انسان فاصله‌ای بین خودش و خود (ازخودبیگانگی)، بین خود و دیگران (بیگانه در میان دیگران) و بین خود و جهان حس می‌کند. بر این اساس، فاصله و جدایی علت این حس پوچی است و بدترین نوع این فاصله‌ها مرگ است» (رضایی و صافیان، ۱۳۹۲، ص. ۲۵).

۳-۱- کامو و پوچ‌گرایی

کامو را مروج فلسفه پوچی دانسته‌اند. از نظر کامو، مهم‌ترین سؤال موجود در تاریخ تفکر بشریت این است که آیا زندگی ارزش سپری کردن دارد؟ او پاسخ این سؤال در یافتن معنای حقیقی زندگی می‌داند. او معتقد است که معنایی ورای این دنیا و این زندگی وجود ندارد و جستجوی چنین معنایی نیز پوچ است (پاینه، ۱۹۹۲). حتی تصور اهدافی خارج از قلمرو این جهان نیز چیزی جز خودفریبی نیست. انسان به‌عنوان تنها موجود دارای شعور، قادر است این پوچی را بپذیرد و با آگاهی از بی‌اعتنایی جهان نسبت به اهداف خود، به زندگی معنا ببخشد (رضایی و صافیان، ۱۳۹۲، ص. ۶۷). انسان پوچ از نظر کامو، انسانی است که به شرایط محتوم زندگی یعنی مرگ و سرنوشت مقدر، احاطه کامل دارد (عبّاسی، ۱۳۹۳).

از نظر کامو، علت پوچی، خاموشی و بی‌تفاوتی جهان نسبت به فریاد و استیصال آدمی است. به‌عبارت‌دیگر انسان می‌خواهد این دنیا معنایی داشته باشد، اما این جهان توان پذیرش فهم او را ندارد، به‌این‌ترتیب انسان به تضاد می‌رسد و پوچی رخ می‌دهد. کامو معتقد است که هرچه هست همین‌جاست و امید به ماوراء توهینی به زندگی است (رضایی و صافیان، ۱۳۹۲). «انسان پوچ، هرلحظه به پوچی آری می‌گوید و در دل آن را به تمسخر می‌گیرد و خود را وقف زندگی توأم با لذت می‌کند» (رضایی و صافیان، ۱۳۹۲، ص. ۷۴)؛ بنابراین پوچی نه‌تنها پایان راه نبوده

بلکه آغازی شادی‌بخش است. انسان باید از این دنیا لذت ببرد و در لحظه زندگی کند.^۱

در *افسانه سیزیف*^۲، کامو می‌نویسد درک پوچی، به تسلیم و مرگ خلاصه نشده، بلکه به عصیان می‌انجامد. سیزیف در برابر نامعقولی و بی‌منطقی جهان سرکش شده و با انکار افسردگی و سرخوردگی در زندگی، به شکوفایی زندگی می‌اندیشد. در این دنیا تنها انسان است که دارای ماهیت و اهمیت است، سیزیف با سماجت هرچه تمام‌تر، بهشت و جهنم خود را از همین جهان می‌طلبد و به نماد ستیز آدمی در برابر خوشبختی تبدیل می‌شود (کامو، ۱۹۵۵).

وجدانی که کامو به آن التفات دارد، وجدانی است که هیچ‌گونه گناهی را نمی‌شناسد، بلکه نسبت به درد جهانی آگاهی دارد. سیزیف خوشبخت است زیرا با تحقیر آگاهانه‌اش بر سرنوشت ظالمانه خود غالب شده است (پولیتزر، ۱۳۵۷، صص. ۲۴-۲۵). «او درحالی‌که از اختیار، عصیان بی‌آیه و آگاهی فناپذیر خویش مطمئن است، سرنوشت خود را در دوران زندگی دنبال می‌کند» (کامو، ۱۹۵۵، ص. ۷۲).

۴- یافته‌های پژوهش

در این بخش با توجه به تعریف انتظار در فلسفه پوچی، به بررسی همین مفهوم در نمایشنامه *بهترین بابای دنیا* و *در انتظار گودو* می‌پردازیم، سپس بر اساس یافته‌ها، مفاهیم نیاز، درد، رنج و مرگ را نیز واکاوی خواهیم کرد.

۴-۱- انتظار

ساعدی و بکت، در این دو نمایشنامه از انتظار بشر برای آمدن موعود سخن می‌گویند. انتظاری همراه با امید واهی که جز درماندگی چیزی در پی ندارد و خودفریبی‌ای بیش نیست، زیرا این موعود هیچ‌گاه نمی‌آید. تفاوت انتظار در بهترین *بابای دنیا* و *در انتظار گودو* در این است که ساعدی از انتظاری شیرین‌سخن می‌گوید. هادی و هودی با قصه‌های بابا علی سرگرم شده و در ذهن از پدر خود

1. Carpe diem

2. *The Myth of Sisyphus*

قهرمانی بی‌همتا ساخته‌اند و تصوّر می‌کنند با آمدن پدر، تمام کمبودهای زندگی، غم‌ها و دردها درمان می‌شود.

- بابا علی: چرا حتماً برگشته، برای شما دو تا قصر می‌سازه که یه خشتش از طلّاس یکیشم از نقره، چهل تا کنیز و غلام صبح تا غروب خدمت شماها رو می‌کنن (ساعدی، ۱۳۴۴، ص. ۱۵).

هادی و هودی به انتظار خود برای پدر آگاه‌اند و از بابا علی در مورد زمان آمدن پدر می‌پرسند:

- هادی: تو میگی بابا کی برمی‌گرده؟

- بابا علی: خدا می‌دونه!

- هادی: کاش ما می‌دونستیم (ساعدی، ۱۳۴۴، ص. ۱۵).

کودکان به دلیل سن کم خود متوجّه نمی‌شوند که این چنین پدری هیچ‌گاه نخواهد آمد و بابا علی تنها آنها را سرگرم کرده است. هادی و هودی با امیدی واهی روزها را یکی پس از دیگری سپری می‌کنند و بابا علی هیچ‌گاه حقیقت را به آنها نمی‌گوید و به پوچی انتظار واقف است. او با آگاهی به این موضوع قصّه‌پردازی می‌کند و سعی دارد از این راه زندگی را برای خود و هادی و هودی شیرین کند.

از نظر کامو، بابا علی انسانی پوچ است که «آگاه به شرایط انسانی‌اش یعنی مرگ و سرنوشت محتوم است» (عبّاسی، ۱۳۹۳، ص. ۳۷). بابا علی بر سرنوشت خود و بچه‌ها چیره شده است و به همین دلیل می‌تواند از زندگی لذّت ببرد، درست مانند سیزیف، زمانی که غلتیدن سنگ از صخره را می‌دید و بر پوچی زندگی خود آگاه بود. کامو معتقد است که باید سیزیف را خوشبخت دانست و او را در شمار داناترین و با جزم‌ترین افراد قرار داد (پولیتزر، ۱۳۵۷، صص. ۲۴-۲۵). بابا علی نیز به دلیل همین آگاهی توانست در آخر نمایش مشکل به وجود آمده را حل کند و دشمنی بین هادی و هودی و پدر را از بین ببرد:

- بابا علی: تو می‌توننی باباشون تو رو فرستاده اینجا که بهشون خبر بدی و

مواظبشون باشی تا اون بیاد.

- پدر: اگه بعد از مدتی باباشون نیومد چی؟
- بابا علی: معلومه نمیداد، بابائی در کار نیس.
- پدر: منظورم اینه وقتی به دروغ من پی ببرن چی؟ هی بگم فردا میاد؟ پس فردا میاد؟ آخرش که چی؟
- بابا علی: اما اونا نمی دونن که فردا و پس فردا چه موقعیه؛ فقط می دونن نزدیکه. بهشون بگو این عروسکها رو باباشون فرستاده... واسه هرکودوم یه قصه بساز اما طوری که باورشون بشه (ساعدی، ۱۳۴۴، ص. ۷۲-۷۳).
- به همین ترتیب بچه‌ها با قصه‌هایی ساختگی مشغول شده و پی به حقیقت زندگی نمی‌برند. زمان برای هادی و هودی موقعیت ایستا دارد و متوجه گذر آن نمی‌شوند. آنها در دنیای پوچ و عبث و بیهوده خود زندگی می‌کنند، دنیایی که معنایی خارج از خود ندارد و به قول کامو «جستجوی چنین معنایی نیز پوچ است» (رضایی و صافیان، ۱۳۹۲، ص. ۶۷). بابا علی سعی دارد زندگی را همان‌گونه که هست، شیرین جلوه دهد تا خود و دیگران از اکنون لذت ببرند. کامو نیز راه لذت‌جویی از این دنیا را، زندگی در لحظه می‌دید و به آن اعتقاد داشت؛ به عبارت دیگر «زندگی کردن نه تنها کام‌جویی بلکه مبارزه علیه بیهودگی، آشفتگی و ستمگری است» (رضایی و صافیان، ۱۳۹۲، ص. ۷۳).
- ولادیمیر و استراگون گاهی منتظر بودن را فراموش می‌کنند، ولی باز آن را به یاد می‌آورند و البته دوباره فراموش می‌کنند. ولادیمیر و استراگون، از این انتظار خسته نمی‌شوند و گویی تمام زندگی را در انتظار خلاصه می‌بینند.
- استراگون: آخر الان بایست آمده باشد.
- ولادیمیر: او که نگفت حتماً می‌آید.
- استراگون: حالا اگر نیامد چی؟
- ولادیمیر: خوب، فردا می‌آییم.
- استراگون: پس فردا هم می‌آییم.
- ولادیمیر: ممکن است ...

- استراگون: همین جور پس آن فردا... (بکت، ۲۵۳۶، ص. ۸).

شخصیت‌ها به‌طور ناخودآگاه گودو را مانند رهبری می‌دانند که بدون وجود او زندگی را به بیهودگی خواهند گذراند. در این نمایشنامه، «موضوع نمایش، گودو نیست بلکه انتظار است» (اسلین، ۱۳۸۸، ص. ۵۶). چه شخصیت‌ها او را به‌عنوان انسانی اسطوره‌ای بشناسند و چه او را عاملی ماوراء الطبیعی بدانند، همگی منتظرند تا بیاید و اوضاع را تغییر دهد. «کنش انتظار به‌عنوان جنبه‌ای خاص و اساسی از وضعیت بشر است. ما همیشه منتظریم و گودو نشانگر غایت انتظار ما» (اسلین، ۱۳۸۸، ص. ۵۶).

- ولادیمیر: صبر کنیم ببینیم او چه می‌گوید.

- استراگون: کی؟

- ولادیمیر: گودو

- استراگون: خوب فکری است (بکت، ۲۵۳۶، ص. ۱۶).

هادی و هودی نیز به همین ترتیب، در بهترین بابای دنیا منتظر پدر قهرمان خود هستند تا شرایط را آن‌طور که باب میلشان است تغییر دهد. البته بر خلاف شخصیت‌های در انتظار گودو، آنها هیچ‌گاه انتظار خود را از یاد نمی‌برند و آینده را با پدر می‌بینند و در مورد تمام جزئیات خیال‌بافی می‌کنند:

- هودی: یه خونه گنده گنده اونجا ندیدی که از همه خونه‌ها بزرگتره؟

- هادی: آها! اونجا خونه بابای ماس.

- هودی: یه باغ بزرگ ندیدی؟

- پدر: خب؟

- هودی: درختاش قد هواس؟

- هادی: پر از سیب و گلابی و انگور؟

- هودی: اونم مال بابای ماس (ساعدی، ۱۳۴۴، ص. ۳۶).

آن‌طور که مشاهده شد، بهترین بابای دنیا همانند در انتظار گودو «نماد والاترین امیدها به زندگی و نمایانگر آرزوی بشریت برای وصال است» (جهان‌دیده، ۱۳۸۸،

ص. ۹۰). در هر دو اثر، موعود و منجی وعده داده شده نیامده و نخواهد آمد. می‌توان گفت ساعدی در بهترین بابای دنیا انتظاری فریبنده را به تصویر کشیده است. بکت نیز جامعه‌ای را نشان داده که مردم، ناآگاه‌تر از آن‌اند که به حقیقت انتظار واقف باشند، گویی در بازی کودکانه‌ای وقت‌گذرانی می‌کنند. در نمایشنامه *در انتظار گودو*، شخصیت‌ها در خودفریبی عمیقی فرورفته‌اند، ولی از این خودفریبی آگاهی ندارند، در واقع نمی‌دانند که منتظر هیچ هستند. آنها نمی‌دانند گودو کیست و بی‌هدف فقط منتظر او می‌مانند.

- پوتزو: گودو کیست؟

- استراگون: گودو؟

- پوتزو: شما مرا به جای گودو گرفتید.

- استراگون: نخیر قربان، نخیر، ابداً قربان.

- پوتزو: کی هست این شخص؟

- ولادیمیر: چیز است... تقریباً آشناست.

- استراگون: این طور نیست قربان ما نمی‌شناسیمش

- ولادیمیر: درست است... اما خوب نمی‌شناسیمش... اما خوب (بکت، ۲۵۳۶،

ص. ۲۱).

با توجه به نظریات کامو، شخصیت‌های *در انتظار گودو* نمی‌توانند انسان پوچ باشند، این شخصیت‌ها با آگاهی از پوچی زندگی کرده، از آن لذت برده و آن را هدفمند می‌سازد. استراگون و ولادیمیر، پوتزو و لاکا هیچ‌کدام نسبت به وضعیت حقیقی خود واقف نبوده و با افعالی بیهوده مشغول‌اند. هادی و هودی نیز با قصه‌های ساختگی بابا علی سرگرم شده‌اند. گفت‌وگوهای بی‌سروته، وارسی‌های مکرر و بی‌نتیجه کلاه و بررسی کردن پوتین توسط شخصیت‌ها، همگی نشان از بیهودگی و اتلاف وقت بی‌نتیجه دارند. به همین ترتیب، زمان برای شخصیت‌های این دو نمایشنامه معنایی ندارد و فاقد ارزش است. گویی آن‌ها مفهوم گذر عمر را درک نمی‌کنند.

بابا علی به هادی و هودی می‌گوید، زمانی که مثل شاخ شمشاد قد کشیدید پدرتان می‌آید (ساعدی، ۱۳۴۴، ص. ۳۸). بابا علی می‌داند که کودکان مفهوم بزرگ شدن را درک نمی‌کنند، به همین دلیل می‌تواند آنها را مشغول کند. آن‌گونه که میرمحمدی (۱۳۹۰) می‌گوید: «این کیفیت از زمان، به تعبیر بکت، زمان مسلط بر انسان امروز است. زمان در هر دو اثر موقعیت ساکن و باز ایستاده دارد. در زمان باز ایستاده، انسان نیز باز ایستاده و ساکن می‌شود. از این رو فقدان حرکت و عمل در ولادیمیر و استراگون، ریشه در فقدان حرکت در زمان دارد» (ص. ۱۰۷). ولادیمیر و استراگون از انجام هرگونه عمل ثمربخشی عاجزند و توانایی انجام بحث و گفتگویی منطقی را ندارند و گاه حتی در میانه، موضوع صحبت خود را فراموش می‌کنند و از دل موضوع قبلی، موضوعی جدید خلق می‌شود و قبلی بی‌نتیجه می‌ماند:

- استراگون: معمولش همین است.

- ولادیمیر: غیر از این است؟

- استراگون: گمان کنم همین است.

- ولادیمیر: من هم گمان کنم.

- استراگون: (نگران) ماچی؟

- ولادیمیر: چی؟

- استراگون: گفتم ما چی؟

- ولادیمیر: نفهمیدم.

- استراگون: تکلیف ما چه می‌شود؟ (بکت، ۲۵۳۶، صص. ۱۶-۱۵).

در بهترین بابای دنیا نیز، بابا علی کودکان را با قصه‌های گوناگون سرگرم کرده است، طوری که هادی و هودی به‌طور کل مسأله آمدن پدر را فراموش کرده و مانند شخصیت‌های در انتظار گودو، تنها در انتظار به سر می‌برند و نسبت به آن نیز اعتراضی ندارند: «انتظار در ظاهر به خاطر چیزی ظاهری ولی در باطن، انتظار برای انتظار آغاز می‌شود» (براهنی، ۱۳۴۷، ص. ۶).

- بابا علی: و اونا بهت می گن چرا، شنفتیم! بعد خودشون یه قصه دیگه از حرفای تو می سازن که از مال تو خیلی هم قشنگ تره. بعد همین جوری قدم به قدم برو جلو. یه وقت می بینی از سر و کولت بالا میرن، غیر از تو هیچ چی نمی بینن، هیچ چی نمی خوان، اونوقت بهترین بابای دنیا هم یادشون میره، خیلی ساده و هی میان سراغ تو که مثلاً فیروز و قنبر باهم قهرن، چکارشون بکنیم؟ (ساعدی، ۱۳۴۴، ص. ۷۳).

اگر در این قسمت به افعال دقت کنیم، درمی یابیم که آنها را می توان «نوعی نماد جست و جوی بیهوده بشر در خلأ هستی به منظور یافتن پاسخ برای سؤالات بی جواب دانست» (پیک، ۱۳۸۲، ص. ۶۷). گویی ناخودآگاه شخصیت ها، ناممکن بودن ظهور موعود را می داند، ولی در ظاهر حاضر به پذیرش این حقیقت تلخ نیست و دستاویزی می خواهد تا به وسیله آن خود را به فراموشی بزند و از رنج و درد انتظار بکاهد.

۴-۱-۱- نیاز، درد و رنج

واضح است انتظاری که به وصل نیانجامد، موجب درد و ناراحتی می شود و انسان را دچار افسردگی روحی می سازد. زیستن برای انسان دردآور است، زیرا امیدهای خود را واهی می بیند و گاه زندگی را بی هدف می پندارد: «بکت معتقد است که انسان درد وجود زیستن را که مهم ترین بخش اگزیستانسیالیسم هم هست از طریق عادت تسکین می دهند» (عابدینی فرد، ۱۳۸۲، ص. ۶۷). شخصیت ها در بهترین بابای دنیا و در انتظار گودو، چاره ای جز عادت ندارند تا بر درد و رنج فراق از موعود خیالی خود فائق آیند. در بهترین بابای دنیا، هادی و هودی به قصه های بابا علی و رؤیای پدر قهرمان خیالی خود عادت کرده اند و زمانی که ناگهان با واقعیت روبه رو می شوند نمی توانند آن را بپذیرند. زمانی که پدر به هادی و هودی می گوید که قصه های بابا علی حقیقت ندارد و پدر آنها تبهکار و فقیر است نه یک قهرمان، بچه ها به انکار حقیقت برمی آیند و حتی سعی دارند پدر را از خانه بیرون کنند. درد و رنج رویارویی با واقعیت برای آنها قابل تحمل نیست:

- پدر:.... گوش کنین بچه های من!

- هادی: ما بچه‌های تو نیستیم.
 - پدر: خپله خب بچه‌ها... می خوام یه چیزی بهتون بگم. بابا علی بهتون دروغ گفته.

- هادی: چی چی رو دروغ گفته؟
 - پدر: اون بابائی که بهتون گفته دروغه... بابای شما یه آدم بدبخت و معمولیه.
 - هادی: بدبخت خودتی.
 - پدر: ... اون یه دزد بوده.
 - هودی: دزد خودتی، خودتی.
 - هادی: دروغگو، دروغگو بابای خودت دزد بوده.
 - هودی: از خونه ما برو بیرون! (ساعدی، ۱۳۴۴، صص. ۴۳-۴۲).

اگر هادی و هودی واقعیت زندگی خود را قبول کنند، بر بیهودگی آن مهر تأیید زده‌اند. در منطق آنها قبول چنین پدری بی‌معنی به نظر می‌رسد. ژان پل سارتر معتقد است که «آدمی برای زندگی خود نیازمند شالوده‌ای عقلانی است، اما چون از دستیابی به آن عاجز است زندگی‌اش چیزی جز سودایی بی‌ثمر نیست» (پیک، ۱۳۸۲، ص. ۶۷)؛ به این ترتیب از قبول آن سر باز می‌زنند و از طرفی نیز بابا علی آنها را به قصه‌های خود عادت داده است تا از رنج داشتن پدری فقیر و مجرم بکاهد. در پایان نمایشنامه نیز، بابا علی با آگاهی از واقعیت موجود، آنها را بازیچه دستان خود قرار می‌دهد. کامو (۱۳۴۹) می‌گوید: «معتقدم که انسان در راه آگاهی سرنوشت خود، هر روز گامی به پیش برداشته است. بر مشکلات زندگی فائق نشده‌ایم ولی آنها را بهتر می‌شناسیم. می‌دانیم که گرفتار تناقضیم ولی باید از تناقض بپرهیزیم و در کاهش آن بکوشیم» (ص. ۹۰).

بابا علی بازهم با قصه‌ای دیگر بچه‌ها را مشغول ساخته و واقعیت را برای آنها انکار می‌کند تا بتوانند حضور پدر را در خانه تحمل کنند. بکت بر این باور است که «عادت عامل سازشی است میان فرد و محیطش و یا میان فرد و عادت‌های

عجیب و غریب خود و ضمانتی است بر مصونیتی نه‌چندان پایدار» (پیک، ۱۳۸۲، ص. ۶۷).

استراگون و ولادیمیر نیز در نمایشنامه *در انتظار گودو* مانند هادی و هودی در بهترین بابای دنیا، به هر دستاویزی متوسل می‌شوند تا خود را سرگرم کنند و از سختی انتظار بکاهند. رابطه بین ولادیمیر و استراگون گویای این است که هرکدام از آنها از قبل باهم در ارتباط بوده و قدرت جدایی از یکدیگر را ندارند و به حضور هم عادت کرده‌اند. «عادت چون دارویی مخدر فرد را کرخ و بی‌حس می‌کند» (پیک، ۱۳۸۲، ص. ۶۷) و به این ترتیب از درد انتظار می‌کاهد.

- ولادیمیر: ... خوب، که برگشتی.

- استراگون: من؟

- ولادیمیر: از دیدنت خوشحالم. فکر کردم رفته‌ای که دیگر نیایی.

- استراگون: خودم هم همین فکر را می‌کردم.

- ولادیمیر: بالاخره بازهم به هم رسیدیم! باید جشنش را بگیریم اما چجوری؟ ...

(بکت، ۲۵۳۶، ص. ۱).

«عادت برای وجود آدمی امری است واجب و ضروری، در واقع تأییدی است بر همان نظریه سارتر که می‌گوید زندگی انسان نیازمند بنیانی عقلانی است» (پیک، ۱۳۸۲، ص. ۶۷)؛ شخصیت‌ها با عادت به حضور یکدیگر و مشغول شدن به کارهای بی‌سرانجام، سعی دارند خود را از تفکر عمیق نسبت به وضعیت کنونی بازدارند. از همان ابتدای نمایشنامه، شخصیت‌ها پس از تأکید بر استیصال آدمی در این دنیا، و عدم وجود راه حلی روشن برای آن، درباره‌گردهمایی دوباره خود، اظهار خوشحالی می‌کنند. سپس سعی دارند با گفتگو، زمان را سپری کنند. آنها درباره‌گودو و زمان آمدن وی سخن چندان نمی‌گویند و تنها گاهی یادآور می‌شوند که منتظر او هستند.

- استراگون: بیا برویم.

- ولادیمیر: نمی‌توانیم.

- استراگون: چرا نمی‌توانیم؟

- ولادیمیر: منتظر گودو هستیم (بکت، ۲۵۳۶، ص. ۵۳).

درک حقیقت برای شخصیت‌ها آسان نیست و سعی دارند با گفتگو و یا هر کاری که قادر به انجام آن باشند مانند دار زدن و خودکشی، کتک زدن شخصیت دیگر به نام لاکی و یا مجبور کردن او به رقصیدن، و یا حتی ساکت ماندن، خود را مشغول سازند: «سکوت‌های پی‌درپی لابه‌لای گفتگوی شخصیت‌ها را می‌توان نمادی از خلأ، پوچی و تنهایی انسان‌ها دانست» (پیک، ۱۳۸۲، ص. ۷۰). همه این موارد، علاوه بر درد تنهایی و احساس بیهودگی، ناشی از عدم ظهور گودو به‌عنوان یک منجی است: «تفکر و تأمل در باب سؤالات بی‌جواب که زاییده انتظارند، مسبب درد و رنج، تشویش خاطر و رخوت و رکود است و انسان را از درون ویران می‌سازد» (پیک، ۱۳۸۲، ص. ۶۷). در پایان نمایشنامه، رنج انتظار غالب می‌شود و ولادیمیر و استراگون، خسته و مستأصل از نیامدن گودو، به‌ظاهر تصمیم به خودکشی می‌گیرند.

- استراگون: من دیگر نمی‌توانم ادامه بدهم.

- ولادیمیر: خیال می‌کنی.

- استراگون: چطور است جدا شویم؟ شاید برامان بهتر باشد.

- ولادیمیر: فردا خودمان را دار می‌زنیم مگر اینکه گودو بیاید (بکت، ۲۵۳۶، ص.

۱۱۵).

آنها شهامت انجام این کار را نیز ندارند و باز به احتمال آمدن گودو دل‌خوش می‌کنند. ولادیمیر و استراگون حتی عاجز از ترک مکان هستند، به عبارتی می‌توان گفت رفتن و ماندن را یکی می‌بینند زیرا هدف خود از زندگی را از دست داده‌اند: «فردا، او آرزوی فردا را دارد در صورتی که همه وجودش آن را رد می‌کند. این عصیان طبیعت انسانی، پوچی است» (کامو، ۱۳۸۲، ص. ۶۲).

۴-۱-۲- مرگ

مرگ در نظریات کامو جایگاه ویژه‌ای دارد. مورسو^۱ در بیگانه^۲، نوشته کامو، با مرگ به خودآگاهی می‌رسد. او پس از قتل متوجه می‌شود که فرقی بین زندگی گذشته و آینده وجود نداشته و همه چیز برای او فراهم است تا از حس پوچی نسبت به دنیا آگاه شود (عبّاسی، ۱۳۹۳، ص. ۳۰). به عقیده کامو، خودکشی تنها «اعتراف به این است که زندگی به زحمت زیستن نمی‌ارزد» (کامو، ۱۳۴۹، ص. ۹۵). زندگی در دنیایی که انسان را وادار می‌کند تا تمام امیدهای خود را واهمه‌ای بیش نبیند، غیر قابل تحمل است. انسان بین آنچه روح نیاز دارد و آنچه واقعیت است، فرسنگ‌ها فاصله می‌یابد: «در جهانی که ناگهان از آرزوها و نور محروم شده است، آدمی احساس بیگانگی می‌کند. این شکاف بین انسان و زندگی او همان احساس پوچی و بیهودگی است» (کامو، ۱۳۴۹، ص. ۹۶). با توجه به نظریات کامو، انسان ناگزیر از این احساس پوچی در زندگی است: «مردی آن است که تا سرحد امکان از این اندیشه‌ها دل نکنیم و رویش شگفت‌انگیز گیاهان این نواحی دوردست را دقیقاً بررسی کنیم» (کامو، ۱۳۴۹، ص. ۱۰۰)؛ ولی هنر آن است که انسان با وجود تمام بیهودگی‌ها، با شور و نشاط به زندگی ادامه دهد که در آن «پوچی و مرگ و امید گفتگو می‌کنند» (کامو، ۱۳۴۹، ص. ۱۰۰). ولادیمیر و استراگون، دو جا تصمیم به خودکشی می‌گیرند. بار اول در آغاز نمایشنامه است:

- استراگون: بیا همین الان خودمان را دار بزیم.

- ولادیمیر: به درخت؟ من از این درخته خاطر جمع نیستم (بکت، ۲۵۳۶، ص.

۱۲).

روشن است که در این بخش، خودکشی آنها صرفاً تفریحی بیش نیست. آنها برای گذراندن وقت به خودکشی روی آوردند و سپس به راحتی نیز آن فراموش می‌کنند. ولی در انتهای نمایشنامه و پس از خبر نیامدن گودو، از این بیهودگی و بطالت عمر

1. Meursault

2. *The Stranger (L'Étranger)*

خسته شده و رو به سوی چنین تصمیمی می‌آورند. البته این بار نیز تصمیم آنها از روی آگاهی و پختگی نیست زیرا همچنان به آمدن گودو امید دارند و از درک واقعیت عاجز هستند.

- ولادیمیر: فردا خودمان را دار می‌زنیم مگر اینکه گودو بیاید (بکت، ۲۵۳۶، ص. ۱۱۵).

ولادیمیر و استراگون در این قسمت دچار بیگانگی بین خود و جهان شده‌اند. کامو معتقد است «فاصله و جدایی باعث تمام اضطراب‌های وجودی است. فاصله‌ای که در رابطه بین انسان، دیگران و جهان ایجاد می‌شود» (عبّاسی، ۱۳۹۳، ص. ۳۷). آنها دلیل انتظار را در نمی‌یابند و به این ترتیب دچار سرخوردگی شده و احساس درماندگی، آنها را به تصمیم برای پایان دادن به زندگی خود فرامی‌خواند. می‌توان گفت که واقعیت موجود با آنچه آنها در ذهن داشته و تصور می‌کردند مطابقت نداشته است، به همین دلیل ولادیمیر و استراگون از درک آن ناتوان‌اند و یا به عبارتی امید خود را از دیدار گودو و سامان گرفتن زندگی، از دست رفته می‌یابند. آن‌گونه که رحیمیان (۱۳۹۲) می‌گوید: «نمایشنامه در انتظار گودو، با تبیین فلسفی و وضعیت بحران‌زده انسان مدرن، می‌کوشد وانهادگی، سردرگمی و بلاتکلیفی او را نشان دهد» (ص. ۳۶).

برخلاف در انتظار گودو، در بهترین بابای دنیا، قصد خودکشی نمی‌بینیم. هادی و هودی به تصور اینکه مهمان می‌خواهد پدر قهرمان آنها را بکشد، تصمیم می‌گیرند او را به قتل برسانند. «آنها با توجه به تصویری ساختگی از پدر در ذهن خود، نمی‌توانند واقعیت را با تخیل تطبیق دهند» (کوثری، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۶). هادی و هودی با هم بازی خود، فتاح، که ناتوانی ذهنی دارد، از تنفر خود نسبت به مرد تازه‌وارد که پدر واقعی آنهاست، سخن می‌گویند، درحالی‌که از حقیقت آگاه نیستند. گویی برای آنها دشوار است تا واقعیت را آن‌گونه که هست بپذیرند و به همین دلیل سعی در پاک کردن صورت‌مسأله دارند؛ اما این قضیه نیز مانند تصمیم ولادیمیر و استراگون تنها به اندازه یک تصمیم باقی می‌ماند و عملی نمی‌شود:

- هودی: آگه نخواس بره بیرون چیکارش می کنی؟

- فتاح: می کشمش

- هودی: مگه بلدی؟

- فتاح: بلدم (ساعدی، ۱۳۴۴، صص. ۸۸-۸۷).

هادی و هودی با پدر احساس بیگانگی می کنند. طبق نظریات کامو، بیگانگی بین خود و دیگران، منجر به پوچی می شود. کودکان سعی دارند به گونه ای بر این حس پوچی فائق آیند و تصمیم می گیرند پدر را از میان بردارند.

۵- بحث و نتیجه گیری

در این مقاله نمایشنامه بهترین بابای دنیا و در انتظار گودو، بر اساس فلسفه پوچی کامو مورد نقد و بررسی قرار گرفت و مفاهیم انتظار، نیاز، درد، رنج و مرگ، تحلیل شد. در این دو اثر، شخصیت ها منتظر موعودی هستند که او را نمی شناسند و حتی نسبت به زمان ظهور او آگاهی ندارند. شخصیت های این دو نمایشنامه در احساس بیهودگی به سر می برند، اما هیچ کدام را نمی توان از نظر کامو انسان پوچ دانست. انسان پوچ کامو با آگاهی، پوچی زندگی را می پذیرد و با نشاطی مضاعف به زندگی خود ادامه می دهد.

تنها شخصیتی که می توان از آن به عنوان انسانی پوچ یاد کرد، بابا علی در بهترین بابای دنیا است. او حقیقت پوچ زندگی را درک کرده و سعی دارد به هر وسیله ای زندگی را به کام خود و اطرافیان شیرین کند. انتظار در هر دو نمایشنامه هیچ گاه به پایان نمی رسد و این انتظار ناتمام، منجر به درد و رنج شخصیت ها می شود، زیرا نیاز خود را در آمدن موعود، برطرف شده نمی یابند. در فلسفه اصالت وجود که رابطه مستقیمی با فلسفه پوچی دارد، اعتقاد بر این است که انسان در دنیا رها شده است و درد و رنج او در زندگی جزئی از وجود اوست. رنج دوری از قهرمان وعده داده شده، همواره روح هادی و هودی، ولادیمیر و استراگون را می آزارد ولی آنها باز به کارهای بیهوده سرگرم می شوند و انتظار را فراموش می کنند.

به نظر کامو، پوچی در زندگی به دلیل بیگانگی انسان با خود، دیگران و یا جهان اتفاق می‌افتد. ولی انسان پوچ کامو، به دلیل پوچی زندگی رو به سوی خودکشی و مرگ نمی‌رود و حتی این احساس بیگانگی موجود را به تمسخر می‌گیرد. در بهترین بابای دنیا، هادی و هودی برای مدتی کوتاه به دلیل بیگانگی با پدر، تصمیم به قتل او می‌گیرند ولی این تصمیم از حد تفکر کودکانه آنها بالاتر نمی‌رود. در نمایشنامه در انتظار گودو، ولادیمیر و استراگون دو بار تصمیم به خودکشی می‌گیرند ولی هر بار از آن منصرف می‌شوند زیرا نمی‌توانند از دنیای جهالت خود بیرون آیند و با تصمیمی آگاهانه به تکامل زندگی خود ادامه دهند. تصمیم آنها تنها به جهت وقت‌گذرانی و در راستای بیهوده‌کاری است.

در بهترین بابای دنیا، برخلاف در انتظار گودو، قصد خودکشی حتی به‌عنوان تفریح و وقت‌گذرانی وجود ندارد. هادی و هودی، در افکار بچگانه خود، به گمان اینکه مهمان تازه‌وارد قصد کشتن پدر قهرمان آنان را دارد، تصمیم به قتل او می‌گیرند. از طرفی، بحث قهرمان، آن‌گونه که در بهترین بابای دنیا دیده می‌شود، در نمایشنامه در انتظار گودو نیز نمایان است. شخصیت‌های نمایشنامه بکت، گودو را قهرمان یا موعودی می‌دانند که می‌آید و زندگی آنها را هدفمند می‌کند.

در نهایت می‌توان گفت که شخصیت‌های این دو اثر، پوچی زندگی را آن‌چنان‌که انسان پوچ کامو درمی‌یابد، درک نکرده و در پوسته جهل و نادانی جهان پوچ خود باقی مانده‌اند. با توجه به دیدگاه کامو، هادی و هودی را نمی‌توان مانند ولادیمیر و استراگون، انسان‌هایی پوچ دانست. آنها افرادی ضعیف و ناآگاه‌اند که از درک پوچی جهان بر نمی‌آیند. انسان پوچ کامو بر پوچی زندگی غالب شده است و با آگاهی گام برمی‌دارد، او در نهایت در جهت تکامل خود رشد می‌کند و بر آن مسلط می‌شود. هر دو نمایشنامه، شخصیت‌ها از رفتن به سوی مرگ صرف‌نظر می‌کنند ولی این انصراف از روی آگاهی نیست، آنها صرفاً در دنیایی از جهالت باقی می‌مانند، حقیقت انتظار را فراموش می‌کنند و در راستای ادامه زندگی و اهداف پوچ و بیهوده خود از مرگ و خودکشی دست می‌کشند.

کتابنامه

- اسلین، م. (۱۳۸۸). *تئاتر آیسورد* (م. کلانتری، و م. وفایی، مترجم). تهران، ایران: انتشارات کتاب آمه.
- اشرفی، ف. (۱۳۸۳). *رمان‌های فلسفی آلبرکامو*. *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، ۷۲، ۲۳-۲۵.
- براهنی، ر. (۱۳۴۷). سه یادداشت درباره چشم براه گودو. *آرش فروردین*، ۳(۳)، ۱۶-۵.
- بکت، س. (۱۳۵۶). *در انتظار گودو* (ن. دریابندری، مترجم). تهران، ایران: انتشارات فرانکلین.
- پولیتزر، ه. (۱۳۵۷). فرانتس کافکا و آلبرکامو (ص. حسینی، مترجم). *نگین*، ۱۶۲، ۲۶-۲۴.
- پیک، ژ. (۱۳۸۲). *تحلیلی بر نمایشنامه ی در انتظار گودو* (م. عابدینی فرد، مترجم). *کارنامه*، ۳۶، ۷۱-۶۶.
- جهان‌دیده، م. (۱۳۸۸). *نقد کتاب نقش امپریالیسم و فلسفه پوچی در نمایشنامه در انتظار گودو*. *گلستانه*، ۱۰۲، ۹۱-۹۰.
- رحیمیان شیرمرد، م. (۱۳۹۲). *معمای تفسیر در آثار ساموئل بکت بر اساس رهیافت های تئودور آدورنو* مبنی بر تفسیر هنری. *کیمیای هنر*، ۶، ۵۰-۳۵.
- رضایی، ق. و صافیان، م. ج. (۱۳۹۲). *مطالعه و تاملی بر رویکرد آلبرکامو به معنای زندگی*. *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۶۹، ۶۳-۷۸.
- ساعدی، غ. ح. (۱۳۴۴). *بهترین بابای دنیا*. تهران، ایران: انتشارات نیل.
- صالحی مازندرانی، م. ر. و گپانچی، ن. (۱۳۹۷). *پژوهشی در تطبیق گفتاشنود نمایشی «صندلی» های اوژن یونسکو، «زاویه» غلامحسین ساعدی و «یا طالع الشجره» توفیق الحکیم*. *کاوش نامه ادبیات تطبیقی*، ۲۹، ۱۴۷-۱۲۵.
- صالحی مازندرانی، م. ر. و گپانچی، ن. (۱۳۹۰). *واکاوی مفهوم تئاتر پوچی اروپا در نمایشنامه های غلامحسین ساعدی*. *نقد ادبی*، ۱۶، ۱۲۶-۱۰۵.
- عباسی، ع. (۱۳۹۳). *پژوهشی بر چگونگی زایش معنا از خلال ساختار روایی در بیگانه*. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۱۸، ۳۹-۲۵.
- علی آبادی، ه. (۱۳۶۸). *تئاتر، سیری در زندگی و آثار آلبر کامو*، *درام نویس معاصر فرانسوی*. هنر، ۱۷، ۲۶۳-۲۴۲.
- کامو، آ. (۱۳۴۹). *فلسفه پوچی* (م. ح. غیاثی، مترجم). تهران، ایران: انتشارات پیام.
- کامو، آ. (۱۳۸۲). *افسانه سیزیف* (ع. صدوقی، م. ع. سپانلو و ا. افسری، مترجم). تهران، ایران: نشر دنیای نو.

- کوثری، م. (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی گونه‌های ادبی. علوم/اجتماعی، ۱۰، ۱۳۸-۱۰۹.
- محمدی فشارکی، م. و هاشمی زاده، ر. (۱۳۹۳). تحلیل داستان گدای ساعدی بر اساس اصول و ویژگی‌های مکتب اگزیستانسیالیسم. متن پژوهی/ادبی، ۶۰، ۱۲۴-۱۰۵.
- میرمحمدی، ک. (۱۳۹۰). زمان‌شناسی نمایشنامه در انتظارگودو. تئاتر، ۴۶، ۱۲۲-۱۰۵.
- ورقانیان، ن. (۱۳۸۸). کتاب: پانتومیم‌های سامویل بکت و غلامحسین ساعدی. گلستانه، ۹۰، ۸۸-۱۰۳.

- Beckett, S. (1954). *Waiting for Godot: Tragicomedy in 2 acts*. New York, NY: Grove Press.
- Camus, A. (1955). *The myth of Sisyphus and other essays*. London, England: H. Hamilton
- Payne, M. (1992). *Discussion of the absurd in Albert Camus's novels essays and journals*. (Unpublished master' thesis), University of Tennessee, Tennessee, TN.

درباره نویسندگان

رجبعلی عسکرزاده طرهبه دانشیار ادبیات انگلیسی دانشگاه فردوسی مشهد است. حوزه پژوهشی مورد علاقه ایشان ادبیات نمایشی، ادبیات تطبیقی، ادبیات آمریکا و ادبیات انگلیسی می‌باشد.

فاطمه بیگلری دانشجوی کارشناسی ارشد در دانشگاه فردوسی مشهد است. حوزه پژوهشی مورد علاقه ایشان ادبیات نمایشی، ادبیات تطبیقی و ادبیات انگلیسی می‌باشد.